

## مظهر جمال بشر

ترجمه و تلفیق  
بقلم : خلیل عباسی

### دختر آسمان یا خواهر خورشید

«موراسا کی» دوم - دوشیزه زیبای ژاپن  
بهترین زن عصر یا بازیگر هنرمند روزگار

اینها بعضی از صفات «موراسا کی» دوم است که امروز شاغلان نظر و افکار زیبا پرستان خاور دور است بالاخص شهر بزرگ توکیو که مرکز عظیم تمدن آسیاست. او انگشت نمای خلق است و چون ازدیده مردم نهان شود بتصویر او که در هر محل و مکان نصب شده سرگرم میشوند و زبانها بستایش و گاهی هم بانتقاد در کار است اما نوعی مردم بمدح و ثنای او مباحث میکنند زیرا او مظهر جمال بشر است و جمال معبود تمام ملل و اقوام است خصوصاً ملتی که چنین دوشیزه زیبا را پرورانیده است. هر که صورت او را می بیند ناگزیر برسم ژاپونیا دو دست خود را جفت کرده میبوسد و بردیده و پیشانی می گذارد مثل اینکه روی مهوش او را بوسیده و بنعمت وصال او رسیده که بسپاس معبود می پردازد! جز او هم معبودی نمی شناسد اگر چه صورت و مجسمه بودا همه جا برپا و بر هر صورت زیبا غلبه دارد.

آری امروز صورت «موراسا کی» بت شکن است زیرا از یک وجود فائزین، متحرک و متکلم و بازیگر هنرمند یا بعقیده عشاق فرشته آسمانی و ثانی آفتاب رسم شده. همه یک نسخه از تصویر دل آویز وی دارند حتی زنان و کودکان در داشتن عکسی از او بامردان جمال پرست رقابت میکنند! آنها هم آن صورت را می بوسند و بردل و دیده

میکشند مثل اینکه يك نحو عبادت تازه پیدا شده که بازار بودا را دچار کساد کرده است آری رونق این بازار تازه بیشتر و کلاهی آن پسندیده و دلنشینتر است. اکنون بصفته خداوند ادب که «موراسا کی» اول باشد اشاره میکنیم و با اینکه او از چند قرن تا کنون شاغل افکار مردم است و اثر ادبی وی بزرگترین اثر عالم بشمار میرود و تمام زبانهای زنده ترجمه شده و مورد اعجاب و قدردانی گردیده امروز او میرود که پنهان شود زیرا زن دیگری پدید آمده و هنر او را تقلید کرده اگر چه هرگز با او نمی‌رسد ولی يك وسیله بلکه سرمایه خوب دارد و آن عبارت از جمال است که نام «موراسا کی» اول را تحت الشعاع گذاشته. شعاع کفتم زیرا شعاع خورشید تمام اختران را ناچیز میکند و او بحق یا باطل نام یا لقب خورشید یا خواهر آفتاب را گرفته یا عشاق با ذوق چنین صفتی را برای او برگزیده‌اند و در عین حال مدعی هستند که اگر موجودی بهتر و رخشنده‌تر و گرم‌تر از آفتاب میبود حتماً صفت وی را بر «موراسا کی» دوم تطبیق میکردند هنوز اشاره ما بشرح حال «موراسا کی» اول پایان نیافته که باز بدوم می‌پردازیم گویا ماهم با این همه دوری مجذوب او شده‌ایم اگر چه هرگز بت پرست نبوده و نخواهیم بود که يك معبود مؤنث را بر صنم مذکر ترجیح بدهیم ولی این راز را هم نمیتوانیم مکتوم بداریم که اگر بت پرست هم نباشیم میتوانیم بعبادت آن دوشیزه زیبا، آن زن فتنه‌انگیز که محشری برپا کرده تن بدهیم و بگوئیم ماهم از عقب‌داران کاروان عشق و محبت یا خوشه چین خرمن لطف و جمال و لذت میباشیم.

امروز در اغلب ممالک عالم داستانی بسیار مهم و مفصل و ارجمند بزبانهای مختلف بالاخص انگلیسی وجود دارد. این داستان بزرگترین اثر ادبی ژاپن بلکه جهان است نویسنده آن زنی بنام «موراسا کی» بود. او در آن داستان که چند هزار صفحه است درد های بشر را شرح داده که خود هم درد داشت. او زیبا بود و در جوانی همسر خود را در خاک نهفت، قلم را در دست گرفت و بدرون خانه‌ها رفت و هر دردی را که دید وصف نمود. او کتابی بنام «داستان جنجی» نوشت با اینکه او پرهیزگار و پارسا بود چون کاغذ بدست نیآورد و در آن زمان ورق کمیاب بود بمعبود بودا دست برد و اوراق سفید و مقدس را

ربود و داستان خود را بر آن متاع مسروق نقش نمود قهرمان داستان را فرزند امپراطور  
 که مادر او کنیز بود قرارداد. نام آن کنیز هم «کبریتسوبو» است. نویسنده داستان اثر  
 ادبی خود را بعد اعجاز رسانید. لذت و محنت را بهم آمیخت، جمال و عشق و خیال را  
 وصف نمود. ریشه درد هر خانواده را جستجو کرد. غم والم و شادی و نشاط را مجسم  
 کرد. کتاب وی که از برکت کاغذ دزدی مقدس شده موجب شهرت و عظمت او گردید.  
 با امپراطور نزدیک شد. باناز و نعمت زیست و با اینکه جوان و زیبا بود بعد از شوهر ناکام  
 خود شوهری اختیار نکرد. در کاخ ارجمند میان بانوان گرامی با عزت بی مانند زندگی  
 میکرد. همه چیز را پشت پا زد و از آن قید رها گردید. عزلت برگزید و تاریخ حیات  
 پرافتخار وی پایان یافت اما نام نیک و اثر بزرگ و ارجمند او نه تنها در سراسر ژاپن ماند  
 بلکه در اغلب ممالک یکی از بزرگترین آثار محسوب گردید اگر نکوئیم خود یگانه  
 اثر بزرگ است. امروز جانشینی پیدا کرده که خود را بهمین نام موسوم نموده است. او  
 «شی چی پامی یا» دوشیزه زیبا و بتی همتای امروز ژاپن است. او خود را «موراساکی»  
 نامید ولی دوم راهم بر نام خود افزود. او کوشید که اثری مانند داستان «جنچی» از خود  
 بگذارد و موفق نشد با خود گفت: شاید اثر قدسی آن داستان ناشی از سرقت اوراق معبد  
 بودا بوده پس من هم بروم و کاغذ کتاب خود را از آن معبد یا مانند آن بدم. رفت و دزدید  
 ناگاه روحانیون سر تراشیده زردپوش بر سرقت او آگاه شده بر او هجوم آوردند، او را  
 سخت نواختند، زدند و خون از سر و روی وی جاری شد. مظهر جمال بخون آغشته گردید!  
 نزد روحانی بزرگ رفت. او را بالباس پاره و روی خونی و سرشکسته و پای لنگ دید.  
 گفت: زینهار ای پرستاران بودا! شما معبود خود را خوار نمودید. بودا دیشب در عالم  
 رؤیا بمن گفت: من فردا بصورت یک دختر زیبا تجلی خواهم کرد! این دوشیزه شخص  
 خود بود است. این اوراق مسروقه هم اموال بود است. او می خواهد برای شما یک کتاب  
 بنویسد که با خواندن آن هرگز گمراه و ناتوان نخواهید بود. او را آزاد کنید. آزاد  
 شد. روحانی بزرگ هم آب مقدس را بر سر و روی او ریخت و راشست، انوار قدسیه تجلی

کرد . جمال بشری باتمام مواهب روحانیت در وجود نازنین «هوراسا کی» دوم تجلی کرد . فرمود خلعتی زرد رنگه بولی پرند خالص از انبار مقدس آوردند ، براوانداخت . يك بسته کاغذ مقدس بایک رحل منبت گرانها باو دادو گفت ، ای مظهر روح پاک بودا آزاد باش . مارا از این ظلمت وجهالت و غفلت و تعصب نجات بده ! آری انوار جمال موجب نجات بشر از جهل و ظلم و ظلمت است . آن دوشیزه زیبا یگانه مظهر جمال گردید .

«هوراسا کی» دوم از معبد خارج شد ولی درد بر تمام اعضاء وی چیره شده بود . در خارج معبد دو پلیس مؤدب بانتظار او ایستاده بودند زیرا خبر سرقت اورا باداره پلیس داده بودند . اوتوانست آنها را متقاعد کند که مشمول عفو روحانی بزرگ شده یا او بسته کاغذ را بوی بخشیده ناگزیر بدرون معبد پناه برد . این بار تمام روحانیین بر اثر تذکر و پند رئیس خود بجای ضرب و شتم دستهاراجفت کرده بتن روی مالیده و بردل و دیده کشیده بمبادت بتی که بودا دراو حلول و تجلی کرده پرداختند . خبر بر رئیس پرستندگان رسید او خود بامانت و وقار سوی درخرامید ، روحانیون زار و زار بدنبال او . پلیس را دید و خروشید و مزاحمت را در نوردید . «هوراسا کی» آزادانه خارج شد . ولی پس از چند قدمی دوباره دچار آن دو پلیس گردید با ادب و احترام اورا بداد گاه جنحه بردند . چند روزی بزندان اقتاد زیرا سرقت نخستین وی برای قاضی مسلم شده بود . خود هم با نهایت بی باکی اعتراف بدزدی کرد و گفت : میخواستم براوراق مقدسه برای نجات بشر از ظلم و ظلمت و درد و محنت کتابی مقدس بنویسم و برای ملت ژاپن اثری مانند اثر «هوراسا کی» بگذارم . زندان هم برای من مدرسه است و من باید این مدرسه را درزند گانی دیده و نور دیده باشم . آری باید داخل مدرسه طبیعت شد همه تعالیم طبیعت را آموخت جراید مستعد نقل این قبیل اخبار بوده . داستان «هوراسا کی» دوم را مانند اول آب و تاب دادند بر آن واقعه شاخ و برگ بسیار نهادند . خبر تجلی روح بودا را شرح دادند . عکسهای مختلف از آن دوشیزه زیبا منتشر کردند . بدنبال آن داستان صورتی از معبد وساکنین

آن برداشتند ، در پیرامون بودا و پرستاران سیاه بخت زردپوش مقالات بسیار نوشتند .  
 «موراسا کی» دوم شهرتی که میخواست بدست آورد اما کتاب اورونقی نداشت . روی  
 سفید و شمایل زیبای او بهترین لوح مقدس آسمانی بود . او دختر آسمان و خواهر خورشید  
 شد . دو ماه در زندان ماند . شفاعت روحانیون بزرگ برای نجات وی سودی نداشت  
 زیرا قانون در آن کشور بالاتراز همه چیز است او خود بدزدی عمدی اعتراف کرد تا  
 بزندان برود . زندان را بهترین دبستان دانست . اینک این کودک دبستانی بزرگترین  
 شخص مشارالیه شده . طفل یکشبه رصده ساله می رود . نام «موراسا کی» اول راهر چند  
 همیشه زنده است دوباره احیا کرد . اما کتاب او جای کتاب «جنجی» را نگرفته پس  
 برای مزید تسلط خود چه باید بکند؟

روزنامه نگاران در هر کشوری ناشر اخبار شگفت آور هستند گاهی هم خود  
 وقایع را می سازند . از آب کره میگیرند و از آفتاب مجسمه بنام معبود جدید می تراشند  
 ملیونها بدل میکنند که ملیارد ها بر بایند . برای واقعه «موراسا کی» همین کار را  
 کردند . شرح حال او ، خانه و خانواده او ، تاریخ تولد ، تحصیل و اندیشه او ، چگونه  
 او باین فکر افتاد که کتابی مانند قصه «جنجی» بنویسد و خود را «موراسا کی» دوم بنامد  
 برای چه بمعبد رفت و او اوراق را دزدید و حال اینکه ما بین زمان او و زمان «موراسا کی»  
 اول تفاوت بسیار بوده در آن زمان که سال هزار و یک میلادی بود کاغذ نایاب و منحصر  
 بمعابد بود .

او ناگزیر تن بدزدی داد . اما این دوشیزه که نام حقیقی وی «شی چی پامی یا»  
 باشد از این سرقت بی نیاز است او از یک خانواده بالنسبه ثروتمند و معتبر و دارای جاه  
 و جلال است . برای او همه چیز میسر بود خصوصاً کاغذ ارزان پس برای چه او بسرقت  
 مبادرت کرده که بزندان افتاده است و برای چه او اعتراف کرده و حال اینکه پدر  
 او را بخشیده و علاوه بر کاغذ خلعت بودا را پوشانیده پس او دزد نیست اگر چه با  
 زیبایی و رعنائی خود قلوب بشر را دزدیده ولی در اینجا رازی باشد که از همه مکتوم

مانده و آن عبارت از قدس و پاکی و درخشندگی حقیقی آن زن است که اشعه او از پشت پنجره آهنین زندان بر ناظرین که بعشق او دل بسته اند می تابد. مخبرین و عکاسان هم صفوف مردم را شکافته بتصویر وی یا نقل يك خبر مبادرت می کردند که «موراسا کی» مجازی چه گفته؟ چه کرده؟ چگونه نشسته یا ایستاده؟ او می خندد، می گیرد، سخن می گوید، خود نمائی می کند و بالاخره پرتو روان پرور خود را از پشت میله های زندان بر پرستندگان جمال ارسال می دارد! اینها همه هیچ است. پیشوای بزرگ گفته و تصریح کرده که روح بودا در پیکر نازنین این دوشیزه حلول کرده. پس او جاننشین بوداست. بودای حقیقی از ازل این بود. مدت چند قرن بصورت يك بت جامد سنگین درآمد اکنون بصورت این دوشیزه زیبا در آمده است: بودا زیر خاک پوسید و يك ذره از او نماند، این دوشیزه با این لطف و جمال و طراوت و خرمی حقاً باید بودای حقیقی باشد نه بودای مجازی. هر زمانی يك معبود دارد و این روزگار چنین معبودی سیمین تن و ماهرو و طناز لازم دارد.

معبدی بنام بودا در جنوب آسیا از کوه تراشیده شده. از دل سنگ يك پرستشگاه بزرگ سه طبقه در آمده، هر طبقه دارای سیصد و شصت و پنج ایوان است بعد از روزهای سال. در هر ایوانی مجسمه بودا بيك حال مخصوص تراشیده شده. بودا نشسته، بودا ایستاده، بودا خوابیده، بودا می خندد، می گیرد، می خورد، می نوشد، پند میدهد الی آخر. شایسته است که اکنون معبدی برای بودای کنونی که این دوشیزه باشد بترسیم اما نه ازل سنگ بلکه از قلب پر مهر عشاق. از جگر ارباب ذوق و پرستندگان جمال يك محل عبادت و تقدس باید تراشید. تیشه این کارخامه ارباب جراید است که مستعد و منتظر چنین حادثه می باشند. جراید این موضوع را بمسابقه گذاشتند، هر روزنامه که فکر و ذوق مخبر یا نگارنده آن بیشتر و بهتر بود توانست این داستان عجیب و حقیقی را پیرو راند، حقیقتی گفتیم که در حقیقت آن شکی نیست اما شاخ و برگ بسیار بر آن نهاده اند. صورت «موراسا کی» دوم مانند تصاویر مختلفی و حالات گوناگون بودا درآمد.

راستی بودا پرستان چرا نباید از پرستش يك بت سنگین عدول کرده بعبادت جمال مادی و معنوی و مظهر زیبایی و لطف پردازند؟ چه سری در دین بودا بوده که در دین «موراساکی» نیست؟ دین دین زن است و بس.

بودا می گفت: این دوشیزه هم می گوید، زن امروز می گوید: مرا بپرستید که حق در وجود من است. پیشوای بزرگ و خازن بزرگترین معابد بودا بمن ایمان آورده. او تصدیق کرده که انوار حقیقت بودا در هستی من تجلی کرده! اگر منکر شوید خوب نگاه کنید که جمال دلربای من بهترین گواهاست. بودای عصر، زن عصر، معبود زیبا پرستان، وحی کننده عشق، الهام بخش ذوق و شعر، موجد تصاویر مختلفه بالاخص نقش جمال منم. من جانشین بودا هستم. مرا بپرستید که شایان تقدیس هستم.

بیست و پنج قرن بشر کوشیدند، تیشه زدند، از اوهام اجسام و اصنام تراشیدند. همه جا مجسمه بودا را که رمز حقیقت باشد نصب کردند. آنها همه گمراه بوده و هستند، شاید با درخشیدن انوار حقیقت که از رخساره زیبای من ساطع شده هدایت شوند، از پرستیدن جماد بعبادت جمال پردازند:

مرا بشر از سنگ تراشیده که بت باشم.

مرا طبیعت از امواج شعاع آفتاب گرفته، در کالبد سپیده دم ریخته، پیکری لطیف و شفاف ساخته برای شما بت پرستان آورده است.  
من از آسمان فرود آمده‌ام. حقا خواهر خورشید هستم.

اکنون زندان جای من است. من باید در زندان بمانم تا زندان بشر را بشکنم، تمام قیود و تکالیف و تقالید و تعبدات ضلال را از بین بردارم. قدرت این را هم دارم. زیرا جمال که معبود حقیقی بشر است بحد کامل و اتم و اعم سرمایه من است.  
زن عالم منم ولی در ژاپن هستم. از آسمان آمدم و در زندان نشستم تا محشری برپا کنم.

چند روز پیش نمائنده که آزاد شوم، آزادی را برای بشر از آسمان نازل کنم، همه را بتمتع و کسب لذت و شادی و خرمی دعوت کنم. هان ای مردم بششاط و خوشی تمتع کنید.